**فقه، جلسه 107: 10/03/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

عبارتی در کلام مرحوم صاحب جواهر بود. «بل قد يدعى ظهور الأدلة حتى آية «وَ بُعُولَتُهُنَّ» في أن الأصل في الطلاق أن يكون رجعيا»

این ناظر به کلام کی است؟ من مراجعه کردم، در حدائق و ریاض این مطلب هست. در حدائق جلد ۲۵، صفحة ۵۷۱، می‌گوید «الأصل في الطلاق أن يكون رجعيا إلا ما قام الدليل فيه على البينونة به»

در ریاض، جلد ۱۲، صفحة ۳۶۴ به یک تناسبی می‌گوید: «و مع ذلك فإفادته البينونة مخالفة للأُصول الممهّدة، فإنّ الأصل في الطلاق بنفسه عدمها، بل الرجعة»

خود جواهر هم دوباره این بحث تکرار شده، جلد ۳۳، صفحة ۳۱۴، در ذیل یقع الطلاق رجعةً، یا یقع الطلقة رجعیةً، ایشان دارد «لأنه الأصل في الطلاق، و لذا احتاج البائن إلى سبب يقتضيه»

آن قبلی آدرسش جواهر، جلد ۳۳، صفحة ۳۱۴.

مرحوم آقای سبزواری هم در مهذب الاحکام، جلد ۲۶، صفحة ۱۹۸ این را بحث کرد. هل الاصل فی الطلاق مطلقاً ان یکون رجعیاً الا ما خرج بالدلیل او یکون بالعکس. و خود ایشان اختیار می‌کنند که اصل رجعی بودن است. ولی در قبال این در مبانی منهاج الصالحین، جلد ۱۰. در مهذب الاحکام هم جلد ۲۶، صفحة ۱۹۸ بود.

مبانی منهاج الصالحین مرحوم آقای قمی در جلد ۱۰، صفحة ۴۳۹ دارند ان الطلاق الرجعی یحتاج الی دلیل و الاصل الاوّلی عدم کونه رجعیاً. این هم عبارت ایشان. حالا، کلمات هم نیست.

عرض کردم این خیلی کلام صاحب جواهر افادة آن مدعایی را که ایشان می‌خواهند بکنند نمی‌کنند. و منافاتی با فرمایشات صاحب مسالک مرحوم شهید ثانی ندارد.

عمده ادامة بحث هست. مرحوم آقای صاحب جواهر می‌فرمایند دلیل بر این‌که طلاق بائن وقتی رجعی بشود، احکام رجعی را دارد، این روایتی هست که در همین بحث طلاق خلع و مبارات وارد شده. در روایت ابن بزیع و تکون امرأته. این روایت، روایت ابن بزیع را من بیاورم، در جامع احادیث. این روایت این هست که، صحیحة ابن بزیع، «مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنِ الْمَرْأَةِ تُبَارِي زَوْجَهَا أَوْ تَخْتَلِعُ مِنْهُ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ عَلَى طُهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ هَلْ تَبِينُ مِنْهُ بِذَلِكَ أَوْ هِيَ امْرَأَتُهُ مَا لَمْ يَتْبَعْهَا الطَّلَاقُ فَقَالَ تَبِينُ مِنْهُ و إِنْ شَائت أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهَا مَا أَخَذَ مِنْهَا وَ تَكُونَ امْرَأَتَهُ فَعَلَت»

که در حاشیه نقل کردند که در استبصار شاء و فعل هست به جای شائت و فعلت. حالا ما روی این احتمال شائت که اینجا هست بحث را دنبال می‌کنیم. ظاهراً همین درست است.

اینجا چجوری استدلال شده؟ صاحب جواهر استدلالش ظاهراً این هست که کأنّ این روایت اگر زن بخواهد اراده بکند که شوهر آن چیزی که از او گرفته به او رد کند. که با این رد کردن، نتیجة این رد کردن این هست که تکون فعلت. مثل شبیه مثلاً من می‌گویم که یک بنده خدایی می‌گوید من می‌خواهم بروم خودم را معرفی کنم و بروم زندان. و بروم زندان یعنی با معرفی کردنم این نتیجه می‌شود که زندان بروم. این هم می‌گوید که این زن اگر اراده کرده که شوهر آن چیزی را که از زن برگرداند و آن زن همسر آن شوهر باشد فعلت. البته یک نکتة بیشتر فقه الحدیثی عرض بکنم، ان شائت یعنی «إِنْ شَائت أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهَا مَا أَخَذَ مِنْهَا» مراد رد خارجی نیست. رد اعتباری است. یعنی اگر زن اراده کند آن مالی که از آن ملک شوهر شده دوباره برگردد به ملک خودش و با این برگشت به ملک خودش این زن، زن آن شوهر باشد این می‌تواند این کار را انجام بدهد.

مرحوم صاحب جواهر می‌گوید از این استفاده می‌شود که با به هم خوردن آن بذل و رجوع زن از بذل زن امرائة شوهر می‌شود. خب ما می‌دانیم حقیقةً که امرائه نمی‌شود. فوقش این است که عدة رجعیه پیدا کند. پس این‌که گفته امرائه‌اش شده، به اعتبار این هست که احکام زن بودن را درش بار بشود. این تکون امرأته به این اعتبار هست. خب ایشان می‌فرماید که نظیر این هم در مطلقة رجعیه در جای دیگر هم هست. در جای دیگر هم نظیر این هست که در پاورقی به دو تا روایت این محققان آدرس دادند، من این دو تا روایت را از جامع احادیث می‌خوانم.

یک روایتش این هست که ابی ایوب، در جامع احادیث. آن روایت محمد بن اسماعیل بن بزیع را آدرسش را بدهم، برای فایل‌های بعدی، جلد ۲۷، صفحة ۳۰۸، حدیث ۵، رقم ۴۰۷۴۵، باب ۳ از کتاب الخُلع.

این روایت دیگری که می‌خواهم بخوانم اینجا نوشته عن یزید الکناسی هست. جلد همین جلد، صفحة ۸۹، حدیث ۴۰۱۳۳، باب ۱۴ از ابواب الطلاق، حدیث ۴، شمارة مسلسل هم ۴۰۱۳۳. خب این روایت این هست. عن یزید الکناسی قال سألتُ ابا جعفر علیه السلام عن طلاق الحبلی فقال یطلقها واحدة واحدة للعدة للشهود و الشهود قلتُ له فله ان یراجعها قال نعم و هی امرأته. خب این استدلال. این استدلال به نظر خیلی سست می‌آید. این‌که و هی امرأته ناظر به قبل از رجوع باشد، هیچ عبارت ظهور در این ندارد. این بلکه ظاهراً امرأته می‌خواه بگوید مراجعه که می‌کند این مراجعه اثر دارد، این مانند امرائه‌اش هست همچنان که از قبل بوده، و این یک امرأته ایشان می‌گوید این طلاق بی‌اثر می‌شود. این‌که مراد ناظر به قبل از رجوع باشد هیچ دلیل روشنی ندارد. آن که یک مقداری باز استدلالش تا حدودی بهتر هست این روایت محمد بن مسلم است. که در باب ۴. آن روایت قبلی از جهت سندی هم معتبر بود، بنابراین که ما یزید کناسی را معتبر بدانیم که ما در بحثمان مفصل بهش پرداختیم، بعضی از دوستان هم بحث ما را در مقاله در آوردند و در این مجله هم چاپ شده. مجلة تا اجتهاد. به هر حال.

روایت محمد بن مسلم که حسین بن محمد عن معلی بن محمد عن بعض اصحابه عن ابان عن محمد بن مسلم. که ما در بحث خودش بحث کردیم که مراد از این بعض اصحابه حسن بن علی بن الوشاء هست و بنابراین که ما معلی بن محمد را تصحیح کنیم، این روایت قابل تصحیح است.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَاحِدَةً ثُمَّ رَاجَعَهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا وَ لَمْ يُشْهِدْ عَلَى رَجْعَتِهَا قَالَ هِيَ امْرَأَتُهُ مَا لَمْ تَنْقَضِ عِدَّتُهَا» این‌که بگوییم هی امرأته مربوط به بعد از مراجعه است، ما لم تنقض عدتها معنایش این است که هی امرأته ما لم یکن الرجوع قبل انقضاء عدتها، که این خلاف ظاهر است که این امرأته با توجه به ما لم تنقض عدتها، ناظر به قبل از مراجعه است. هنوز بحث انقضای عده و عدم انقضای عده در موردش مطرح هست. می‌تواند انقضای عده شده باشد، می‌تواند انقضای عده نشده باشد. اما فرض این‌که رجوع شده و دیگر عده به هم خورده، این هی امرأته را تعبیر نمی‌شود کرد.

ولی این روایت این‌که هی امرأته به چه اعتباری است. آیا به اعتبار این هست که، به اعتبار این هست که احکام زوجیت برش بار می‌شود، به این اعتبار است. این یک احتمال است.

یک احتمال دیگری که احتمال اقوی هست، آن این‌که امرأته یعنی ولو بالفعل امرأئه نیست. چون توانایی این را دارد که مرد این زن را به همسری خودش در آورد، اختیار همسری در آوردنش را دارد، قدرت بر این کار را دارد، این امرأته تعبیر کرده. یعنی در واقع ناظر به این هست که شوهر حق رجوع دارد. و با این حق رجوع می‌تواند این را، زن را در امرائه بودن خودش قرار بدهد. این روشن‌تر از این است که امرأته ناظر به این باشد که احکام زوجیت برایش بار می‌شود. در واقع هی امرأته می‌خواهد بگوید حق رجوع دارد، کما این‌که سؤال اصلاً از همین بود. سؤال از این بود که حق رجوع دارد یا حق رجوع ندارد، و این می‌خواهد بگوید که حق رجوع دارد، و این، ولو اشهاد بر رجعت نگرفته باشد این کفایت می‌کند. ببینید من این روایت را به نظر می‌رسد این روایت با یک روایت دیگر محمد بن مسلم در اصل یکی است، بودند، ولو این‌که یک مقداری تفاوت‌هایی در دو تا روایت از جهت اختصار و تفسیر وجود دارد. ولی به نظر می‌رسد قطعات یک روایت هست. من این روایت را، قسمت‌های بیشترش را بخوانم.

«سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَاحِدَةً ثُمَّ رَاجَعَهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا وَ لَمْ يُشْهِدْ عَلَى رَجْعَتِهَا قَالَ هِيَ امْرَأَتُهُ مَا لَمْ تَنْقَضِ عِدَّتُهَا وَ قَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُشْهِدَ عَلَى رَجْعَتِهَا فَإِنْ جَهِلَ ذَلِكَ فَلْيُشْهِدْ حِينَ عَلِمَ وَ لَا أَرَى بِالَّذِي صَنَعَ بَأْساً» تا آخر این روایت. یک دو خط دیگر این روایت دارد که حالا آن دو خطش را من نمی‌خوانم.

روایت محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام که قبل از این روایت در همین باب جامع احادیث. این روایت آدرسش هم در جامع احادیث جلد ۴۴، از ابواب الطلاق، حدیث ۴ هست. صفحة ۱۸۴ همین جلد ۲۷، رقم ۴۰۳۹۸ هست. قبل از این روایت، صحیحه، یک «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَاحِدَةً قَالَ هُوَ أَمْلَكُ بِرَجْعَتِهَا مَا لَمْ تَنْقَضِ الْعِدَّةُ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يُشْهِدْ عَلَى رَجْعَتِهَا قَالَ فَلْيُشْهِدْ قُلْتُ فَإِنْ غَفَلَ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَلْيُشْهِدْ حِينَ يَذْكُرُ وَ إِنَّمَا جُعِلَ الشُّهُودُ لِمَكَانِ الْمِيرَاثِ.» این آخر حدیث است.

این به نظر می‌رسد که این تکه‌ای که در روایت محمد بن مسلم هست با تکة مورد روایت بحث ما یکی هست و این هو املک برجعتها ما لم تنقض عدة با هی امرأته ما لم تنقض عدتها در واقع چیز هم باشد، نقل به معنای هم باشند. بنابراین به نظر می‌رسد که این روایت ناظر به احکام عده نیست. آن را حالا ما در بحث این‌که المطلقة الرجعیة زوجة او بمنزلة الرجعیة این روایت را آوردیم و این بحث‌ها را در موردشان آنجا کردیم.

حالا آن بحث یک بحث بیاییم مشابه‌اش را که مرحوم صاحب جواهر در بحث ما نحن فیه مطرح فرمودند را ببینیم این را چه کار، چه شکلی باید مشی کنیم.

صاحب جواهر فرمودند که و ان شائت ان یرد الیها ما اخذ منها و تکون امرأته فعلت. این اوّلاً به نظر می‌رسد این‌که این تکون امرأته معلول و نتیجة رد شوهر ما اخذ من الزوجة، چیزی را که از زن گرفته باشد این‌که از این عبارت بگوییم این استفاده می‌شود، نه. معلوم نیست. ممکن است این ناظر به این باشد که اگر زن از آن کراهتی که در خُلع و مبارات هست عدول کند. چون خلع و مبارات هر دویش کراهت زن درش هست. زن دیگر نمی‌خواهد زن این مرد باشد. این کراهت وجود دارد. حالا در مبارات مرد هم کراهت دارد، در خلع فقط زن کراهت دارد. به هر حال، اگر زن از آن کراهتش برگردد، شائت ان تکون امرأته می‌گوید اگر زن بخواهد از این کراهتش برگردد خب از این کراهتش برمی‌گردد دیگر. که نتیجة این‌که از آن کراهتش برگردد این هست که آن چیزی که بخشیده آن برمی‌گردد. اینجا ممکن است رد الیها، رد شوهر ما اخذ منها معلول کراهت، عدول زن از کراهتش باشد. کما این‌که شبیه این در صحیحة ابن سنان هست. لا رجعة للزوج علی المختلعة و لا علی المباراة و لا علی المبارئة الا ان یبدو للمرأة فیرد علیها ما اخذ منها. یبدو للمرأة یعنی آن کراهتی که زن داشته برای زن نسبت به آن کراهتش بداء حاصل بشود. از آن کراهتش عدول کند. که نتیجة عدول از آن کراهت این هست که شوهر رد می‌کند آن چیزی را که گرفته. که عرض کردم مراد از رد، رد خارجی نیست، رد اعتباری هست. یعنی آن چیزی که ملک شوهر شده بود از مهریه، و غیر مهریه، آن برمی‌گردد به ملکیت زن. که نتیجة عدول زن از آن کراهتش هست و عدول زن از کراهتش به همان معنای مشیة ان تکون امرأته. خب اگر به این معنا باشد از این روایت استفاده می‌شود که زن می‌تواند از ارادة زوجه نبودنش بیرون بیاید و اراده کند زوجه بودنش را. اما حالا ارادة زوجه بودنش را بکند، آیا با این اراده زوجه می‌شود یا بعد از آن تازه طلاق می‌شود رجعی و شوهر باید مراجعه کند این دیگر از توش در نمی‌آید که این، این روایت بخواهیم بگوییم که ازش استفاده می‌شود اذا ردّ الزوج ما اخذ منها الیها تکون امرأته. این ازش استفاده نمی‌شود. این اوّلاً.

ثانیاً اگر گفتیم که این تکون امرأته مراد همان جهتی هست که. همان معنایی هست که صاحب جواهر می‌گوید. و گفتیم چون ما اختیار کردیم که المطلقة الرجعیة، زوجة حقیقی نیست و مجازا هست. این مجاز ازش کأنّ استفاده می‌شود که همة احکام زوجیت را دارد. این تقریب استدلال. لو سلّمنا که از عبارت این معنا استفاده می‌شود. باز هم می‌گوییم ازش استفاده نمی‌شود که احکام زوجیت بر این خانم بار می‌شود. به دلیل این‌که تکون امرأته ممکن است به اعتبار نه این است که احکام زوجیت برش بار می‌شود. به اعتبار این‌که قوه‌ای هست که قریب به فعلیت هست. به خصوص در مورد خُلع. در مورد خُلع که شوهر اصلاً کراهت نداشته، فقط زن بوده که کراهت داشته. خب به طور طبیعی اگر زن از کراهتش برگردد شوهر هم رجوع می‌کند امثال اینها. و در مبارئه هم ممکن بگوییم که خیلی وقت‌ها علت این‌که شوهر کراهت پیدا کرده، این هست که زن کراهت دارد. کراهت زن منشاء کراهت شوهر شده. وقتی کراهت زن برطرف بشود چه بسا کراهت شوهر هم برطرف بشود و شوهر عدول کند. همین مقدار که زمینة رجوع شوهر و فعلیت یافتن ملکیت، مرئه بودن و زوجیت زن فراهم باشد، همین مقدار کافی هست برای این‌که تکون امرأته را مجازا اطلاق کنیم. لازم نیست برای اطلاق مجازی تکون امرأته احکام زوجیت را بگوییم در اینجا جاری می‌شود. همین مقدار که امکان رجوع در زوجیت وجود داشته باشد، ولو به این‌که حق رجوع برای شوهر ثابت باشد همین مقدار برای اطلاق تکون امرأته کافی هست. این هم ثانیاً.

حالا ثالثاً. اگر فرض کردیم این تکون امرأته ناظر به این هست که احکام زوجیت در اینجا بار می‌شود. حالا آیا واقعاً می‌توانیم اطلاق بگیریم همة احکام زوجیت را بار کنیم؟ ممکن است اینجا کسی تفصیل قائل بشود. بگوید که نفقه ثابت می‌شود، ولی توارث ثابت نمی‌شود. چون نفقه از احکام زوجه است حین کونه حیّا. توارث از احکامش هست حین کونه میتا. این معلوم نیست که ناظر به جمیع احکام باشد. اعم از زمان حیات و زمان ممات. این، این‌که حکم زوجیت زمان ممات را هم شامل بشود خب این خیلی روشن نیست، نیاز به یک دلیل خاص دارد، ممکن است بگوییم فقط احکام زوجیت در حین حیات کلا الطرفین، شوهر و زن آن احکام را ناظر هست. بنابراین توارث را بگوییم از این روایت استفاده نمی‌شود.

حالا یک مطلبی را در پرانتز عرض بکنم یک داستان شیرینی است. خدا رحمت کند مرحوم آقای بهجت را یک کتاب‌های را از قول علی آقای بهجت نقل می‌کرد. می‌گفتش که مرحوم آقای دانش آشتیانی که نزدیک ۱۰۰ سال عمر داشتند، آمده بودند دیدن پدرم. بعد وقتی آمدند ایشان گفتند که آقایتان از من پرسیدند که شما روزه می‌گیرید؟ گفتم نه، روزه نمی‌گیرم. گفتند که نه روزه بگیرید، گفتم که بالأخره شیخ و شیخه مستثنی هستند و اینها. ایشان گفتند که نه خیلی خوب است و تشویق کردند که روزه بگیر و اینها. بعد می‌گفتند آقای دانش به من می‌گفتند که آقایتان ظاهراً شیخ و شیخه را در حال حیات مستثنی نمی‌دانند، بعد از مرگ مستثنی می‌دانند. حالا عرض کنم این‌که. حالا آن یک مورد خاصی است که اختصاص می‌خواستند، ایشان می‌گویند آقایتان اختصاص می‌خواستند بدهند استثناء را به حالت مرگ. این بحث، بحث اختصاص نیست. اگر کسی بگوید، می‌خواهد بگوید همه احکام حین الحیاة را دارد هم حین الممات. ولی من از باب مزاح این قضیه را نقل کردم که یک ذکر خیری باشد از این دو بزرگ، مرحوم آقای بهجت و مرحوم آقای دانش آشتیانی که یک فاتحه‌ای هم برایشان بخوانیم.

خب اینجا حالا بحث ادامه دارد. البته این بحث تقریباً تمام شده. ولی بحث در مورد این‌که آیا نکاح الاخت و نکاح رابعه، بعد از رجوع به بذل چجوری جائز هست یا جائز نیست، آن بحث یک نکاتی دارد که رفقا رجوع کنند به جواهر و مسالک. کلاس راهنما عبارت مسالک و عبارت جواهر را می‌خوانیم، اگر سؤالاتی که دوستان دارند، تمام بشود، عبارت جواهر و عبارت مسالک را که در همین حاشیة اینجا آدرس داده، جلد ۹، صفحة ۴۲۷. که این عبارت‌هایش را بخوانیم، این بحثش را ان شاء الله فردا تکمیل می‌کنیم. من حالا اینجا به تناسب یک نکته‌ای را عرض بکنم. مرحوم صاحب جواهر در این بحث این‌که، در این بحث ۳ تا. در بحث این‌که طلاق خُلع رجعی هست ولی اگر بعداً زن عدول کند از بذلش، طلاق خلع معذرت می‌خواهم بائن هست و اگر زن رجوع کند رجعی می‌شود، ۳ تا روایت آوردند. که یکی از روایت‌هایش روایت ابن سنان هست که در تفسیر علی بن ابراهیم هست.

یک نکته‌ای را در مورد این روایت می‌خواهم بگویم. این روایت که در جامع احادیث، جلد ۲۷، صفحة ۳۱۴ حدیث ۴۰۷۶۴ وارد شده. روایت مفصلی هست و یک تکة یک توضیحی در مورد یک تکه‌اش. بحث مربوط نیست، بحث جانبی هست ولی چون نمی‌خواهم وارد بحث جدید بشوم گفتم این یک تکه را ؟؟؟ ۳:۱۲ کنم. ایشان می‌گوید که این روایت، در مورد: «الْخُلْعُ لَا يَكُونُ إِلَّا أَنْ تَقُولَ الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا» بعد احکام خلع را ذکر می‌کند.

«وَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتَرِطَ عَلَيْهَا كَمَا اشْتَرَطَ صَاحِبُ الْمُبَارَأَةِ- وَ إِنِ ارْتَجَعْتِ فِي شَيْ‌ءٍ مِمَّا أَعْطَيْتِنِي فَأَنَا أَمْلَكُ بُضْعِكِ-»

اشاره به این هست که با رجوع زن در مهر، چیزی که به شوهر بخشیده مرد حق رجوع پیدا می‌کند. می‌تواند رجوع کند.

این «كَمَا اشْتَرَطَ صَاحِبُ الْمُبَارَأَةِ» اشاره به یک روایت دیگری هست که از خود همین این در جملة عن ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام یک روایت دیگری از خود همین ابن سنان نقل شده آن روایت این است. در صفحة ۳۱۹، رقم ۴۰۷۸۰، باب ۱۰ از باب الخلع و المبارئة، حدیث ۲ هست.

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْمُبَارِئَةُ تَقُولُ لِزَوْجِهَا لَكَ مَا عَلَيْكَ وَ بَارِئْنِي وَ يَتْرُكُهَا قَالَ قُلْتُ فَيَقُولُ لَهَا فَإِنِ ارْتَجَعْتِ فِي شَيْ‌ءٍ فَأَنَا أَمْلَكُ بِبُضْعِكِ قَالَ نَعَمْ.»

آنجا من املک ببضعک به نظرم بهتر هست. آنها املک بضعک دارد، یک «ب» به نظرم افتاده. این عبارت آن تفسیر علی بن ابراهیم. اینجا فانا املک ببضعک قال نعم. در محمد بن سنانی که در آن سند، این روایت در مورد مبارئه، آن تکه‌اش حمید بن زیاد عن ابن سماعة عن محمد بن زیاد عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام هست. محمد بن زیاد که ابن سماعة نقل می‌کند همین ابن ابی عمیر-ی هست که در تفسیر علی بن ابراهیم عن ابن سنان نقل کرده. این به نظر می‌رسد که این روایت خلع در همان ادامة همان روایت مبارئه بوده و این بحث این‌که در مبارئه گفته اشتراط می‌کند. در خلع هم می‌گوید مناسب است همان اشتراطی که در مبارئه هست، آن اشتراط را در خلع هم بکند. یک بحث سندی این روایت بود، حالا ادامة بحث را فردا ان شاءالله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان